

مینو فلاحی

نوجوانه

خاک عشق

وجاودانگی

ایران، ای سرزمین مادری تو قلبی تپنده در سینه تاریخ هستی. هر وجب از خاک تو حکایت از رشادت‌ها و عشق‌هایی دارد که در گذر هزاره‌ها جاری است. تمامیت تو، نه یک مرز سیاسی بلکه عصاره هویت هزاران ساله ماست؛ میراثی گرانبها که از تمدن‌های باستانی به ما رسیده و با خون پاک شهیدان آبیاری شده. این خاک، حاصل زایش و خیزش قوم‌های گوناگون است که در گذر زمان، هویت مشترک خود را در

کرد تا نظم اجتماعی حفظ شود.

انتلاف مخالفان؛ چرا پروژه متوقف شد؟

سقوط امیرکبیر نتیجه یک انتلاف نانوشته میان گروه‌های ذینفعی بود که منافع‌شان از اصلاحات به خطر افتاده بود؛

درباریان و شاهزادگان قاجار:

- افرادی مانند میرزا آقاخان نوری (رقیب دیرینه) که مقرری‌های کلان و امتیازات مالی‌شان قطع شده بود.
- مهد علیا (مادر شاه) که نفوذش بر پسر جوان کاهش یافته بود.
- این گروه با توطئه چینی و القای این تصور که «امیرکبیر قصد دارد خود شاه شود»، ذهن ناصرالدین‌شاه را مسموم کردند.

قدرت‌های خارجی (روس و انگلیس):

- روس‌ها:** از سیاست موازنه منفی امیرکبیر و استخدام مستشاران اتریشی به جای روسی ناراضی بودند.
- انگلیسی‌ها:** از تلاش امیرکبیر برای ایجاد ناوگان در خلیج فارس و ارتباط با افغان‌ها (برای بازپس‌گیری هرات) سخت بیمناک بودند.
- سفرای این کشورها با حمایت غیرمستقیم از مخالفان داخلی، به برکناری او کمک‌کردند.

بازرگانان وابسته به خارج:

- تجاری که از واردات کالاهای خارجی سود کلان می‌بردند، با توسعه صنایع داخلی مخالف بودند.

تراژدی نهایی:

ناصرالدین شاه که ابتدا کاملاً حامی امیر بود، تحت تأثیر این شبکه پیچیده از شایعات و فشارها قرار گرفت. ترس از دست دادن تاج و تخت بر منطق غلبه کرد. در نهایت، در ۲۲ محرم ۱۲۶۸ قمری (۲۰ آبان ۱۲۳۰ شمسی) امیرکبیر از صدارت عزل شد و حدود دو ماه بعد، در ۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ (۲۰ دی ۱۲۳۰) در حمام فین کاشان به شهادت رسید. جالب آن‌که حتی پس از عزل، بسیاری از اصلاحات او متوقف نشد که نشان‌دهنده منطقی و ضروری بودن آنها بود.

میراث ماندگار؛ امیرکبیر در آینه تاریخ معاصر ایران

اگرچه امیرکبیر به شهادت رسید اما بذرهایی که کاشت، به تدریج جوانه زد؛

دارالفنون به‌عنوان کانون (آموزش مدرن) و روشنگری:

- این نهاد، الگویی برای تأسیس مدارس جدید در سراسر ایران شد.
- احداث مسجد و مدرسه دینی شیخ‌الحسین در وسط بازار تهران و تعمیر و ترمیم بسیاری از مساجد در سراسر کشور.

ایجاد الگوی «مصلح مقتدر»:

- تجربه‌امیرکبیر نشان داد که در جامعه‌ای با ساختارهای سنتی قدرتمند، اصلاحات از بالاگرچه ضروری اما بدون بسیج پایگاه اجتماعی وسیع، در معرض خطر است.
- او برای نسل‌های بعدی روشنفکران ایرانی به یک نماد مبارزه با استعمار و استبداد داخلی تبدیل شد.

طرح پرسش‌های اساسی:

- رابطه دین و دولت در دنیای مدرن
- موازنه استقلال و استفاده از دانش خارجی
- نقش دولت در توسعه صنعتی
- این پرسش‌ها که اولین بار به صورت منسجم در دوره امیرکبیر مطرح شدند، تا امروز نیز ذهن اندیشمندان ایرانی را به خود مشغول کرده‌اند.

تأثیر بر مشروطه‌خواهی:

- بسیاری از خواسته‌های مشروطه‌خواهان (قانونمدراری، محدود کردن قدرت شاه، توسعه آموزش نوین) درواقع ادامه همان مسیری بود که امیرکبیر آغاز کرده بود.

پهنه واحد تو یافته‌اند. نگاه می‌کنم به نقشه‌ات. این نقشه برایم نقش سیمای عزیزان گمشده‌ای است که برای حفظ این یکپارچگی، از جان خویش گذشته‌اند. هر کوه و دشتت و هر رودخانه‌ای نامی از قهرمانان را زمزمه می‌کنند که نام‌شان با نام تو عجین گشته. اراده من و میلیون‌ها هموطن همواره همچون سدی استوار در برابر هر تلاشی برای خدشه‌دارکردن این امانت الهی است. ما فرزندان این خاک هستیم، نه مالکان آن. عشق به ایران فراتر از کلمات است؛ عشقی که درگ‌های مان

جاری است و درنوای موسیقی مان، درطعم نان مان و درنگاه کودکان مان متجلی است. ما وارثان تمدنی هستیم که جهان را با دانش و هنر خود روشن کردیم. این میراث مشترک، نیروی پیوند ماست. ما با هم، بر پایه‌های فرهنگی و تاریخی‌مان ایستاده‌ایم و با افتخار پاسداران این تمامیت خواهیم بود. ایران، تو همیشه پایرجاوجاودانی؛ چون ریشه‌هایت دراعماق زمان فرورفته و امیدت درآینده می‌درخشد. سوگند یاد می‌کنیم هرگز نخواهیم گذاشت تار مویی از سرت کم شودای وطن عشق و افتخار.

ما همچون زنجیره به هم متصل هستیم

نرگس احمدپور

از زمانی که به یاد دارم و کودک بودم تا همین الان که بزرگ‌تر شدم، دیده‌ام و شنیده‌ام که انسان‌ها همه در هر پست و

نقشی در کشور مهم هستند.

انسان‌هایی که «میهن» برای‌شان معنایی از جنس جان دارد و برای آن جان می‌دهند.

تمام اراضی کشور مهم است، چه بسا همه انسان‌ها برای موفقیت و پیشرفت کشورشان نقش مثبت و مستقیم دارند.

همه ما، رگ و ریشه، اصل و نسب، اصالت و فرهنگ، تمدن و تاریخ‌مان را از میهن گرفته‌ایم و برای آن جان می‌دهیم.

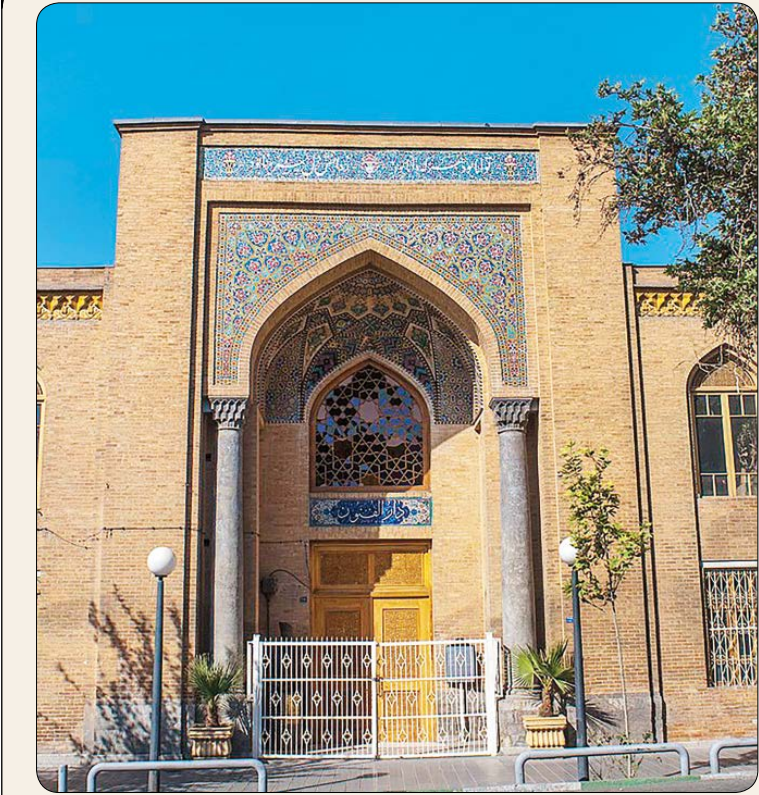
در هرجایی که باشیم، هر هویت و اصالتی که از ایران‌مان گرفته باشیم، برای ایران‌جان‌مان جز پیشرفت و سربلندی نخواسته و نمی‌خواهیم. همه ما همچون زنجیره به هم متصل هستیم. همه برای این زنجیره که نامش «ایران» است از وجودمان مایه می‌گذاریم. می‌دانم که همگی نقش‌تان پررنگ بوده و هست. از فتنگر زحمتکش کوچه و خیابان گرفته تا نماینده مجلس که در مهم‌ترین تصمیم‌گیری‌های دولت نقش‌آفرینی می‌کند.

از پلیس آگاه و دقیق گرفته تا آتش‌نشان‌هایی که همگی از جان خود برای نوع‌شان می‌گذرند. از دستفروش‌های کنار بازار گرفته تا بزرگ‌ترین تولیدکنندگان کارخانه‌داران.

از سربازان جوان گرفته تا سپاه و ارتش این کشور که برای وجب به وجب خاک میهن، غیرت را معنا می‌کنند.

من دیده‌ام بسیاری را که با شرافت در پست و نقش خودشان برای کشورمان زحمت می‌کنند. من دیده‌ام که بسیاری برای اقتدار و قدرت هرآنچه بیشتراین زنجیره عرق می‌ریزند و جان فدا می‌کنند. آری تمام اراضی کشور مهم است، چه بسا که ما همچون زنجیره به هم متصلیم و از هم جدا نخواهیم شد. چراکه آگاه هستیم شرافت و غیرت، انسانیت و نگهداری از اصالت یکی از مهم‌ترین درس‌های ایرانی بودن، بوده و هست. ما هرگز به دنبال پاره شدن این زنجیره نبوده و نخواهیم بود. پس برای مقاومت آن در برابر دشمنان هرآنچه لازم باشد انجام خواهیم داد.

می‌دانم میهمنمان از من بیشتر برای وجب به وجب این خاک تعصب دارند و برای آن خون‌های با ارزش‌شان را تقدیم می‌کنند. تمامیت ارضی کشور مهم است، چون ما برای منفعت کشور، قدم‌برمی‌داریم.



به بهانه سالگرد وفات امیرکبیر، سؤال طبیعی این است: دارالفنون امروز چه نسبتی با آموزش ما دارد؟ شاید مهم‌ترین میراث دارالفنون، همین پرسش باشد. چون دارالفنون یادمانی می‌آورد آموزش وقتی زنده است که دانش‌آموز را به فهمیدن و تجربه‌کردن دعوت‌کند. وقتی مدرسه فقط محل انتقال محفوظات شود، روح دارالفنون کم‌رنگ می‌شود. در مقابل، هرجا که کلاس به آزمایش، پروژه، گفت‌وگو و تحلیل نزدیک شود، می‌توان گفت دارالفنون هنوز نفس می‌کشد، حتی اگر ساختمانش فقط یک بنای تاریخی باشد. در پایان این گزارش، دارالفنون را نه یک «نوستالژی» می‌بینیم و نه یک «افسانه». دارالفنون یک واقعیت تاریخی است: مدرسه‌ای که با هدف جبران فاصله علمی ساخته شد، درسی تازه به جامعه داد و پس از مرگ سازنده‌اش هم ایستاد. امیرکبیر رفت، اما ایده‌ای که گذاشت، ماندگار شد؛ ایده این‌که آینده از کلاس درس شروع می‌شود. شاید همین کافی باشد که هر دی‌ماه، وقتی از امیرکبیر می‌گوییم، ناخودآگاه پای دارالفنون هم به میان می‌آید؛ چون بعضی آدم‌ها با رفتن‌شان تمام نمی‌شوند، با چیزی که ساخته‌اند ادامه پیدا می‌کنند.

را جدی کرد. یعنی به جامعه نشان داد که پزشکی، مهندسی یا علوم نظامی فقط تجربه فردی نیست، باید آموزش ساختارمند داشته باشد. دوم «نهاد آموزشی» را به‌عنوان ابزار توسعه مطرح کرد، نه صرفاً محل سوادآموزی. سوم، الگوی ترجمه و تولید دانش را فعال کرد؛ چون بدون کتاب و زبان علمی، آموزش جدید دوام نمی‌آورد. چهارم، نوعی اعتمادبه‌نفس به نسل جوان داد که می‌توانند یاد بگیرند و کاری از پیش ببرند.

در منابع تاریخی آمده است که دارالفنون در سال‌های بعد تغییرات بسیاری به خود دید؛ گاهی رشته‌هایی را به آن اضافه کردند و گاهی بعضی کلاس‌ها کم‌رنگ شد. اما مهم‌تر از این تغییرات ساختاری، نفوذ تدریجی فارغ‌التحصیلان آن در بدنه اجرایی کشور بود که حوزه‌های متنوعی همچون بهداشت و درمان، فعالیت‌های عمرانی، نهضت ترجمه و مطبوعات را در بر می‌گرفت. همین حضور گسترده دانش‌آموختگان، دارالفنون را از حصار یک «مدرسه» خارج کرد و به یک «جریان» بدل ساخت؛ جریانی که اثرگذاری‌اش در تأسیس مدارس نوین و بعدها در نهاد دانشگاه تاوam یافت.

آرام نیست.

امیرکبیر خیلی زود از قدرت کنار گذاشته شد و درنهایت در حمام فین کاشان به قتل رسید. با وفات او، طبیعی بود که دارالفنون هم مهم‌ترین حامی‌اش را از دست بدهد و با مشکلات روبه‌رو شود؛ کمبود توجه، تغییر سیاست‌ها و بی‌ثباتی مدیریتی. با وجود این، فعالیت دارالفنون متوقف نشد و فراتر از آن، آرمان و اندیشه حاکم بر آن نیز از بین نرفت.

وقتی جامعه یک‌بار طعم آموزش نوین را چشیده باشد، بازگرداندنش به نقطه صفر آسان نیست. در بازدید امروز، این «ماندن ایده» از خود ساختمان هم ملموس‌تر است. هرچند کلاس‌ها دیگر هیاهوی گذشته را ندارند، اما جای جای این بنا گواهی می‌دهد که آموزش نوین در ایران، نه با یک تصمیم سیاسی گذرا، که با نگاهی راهبردی آغاز شده است. نگاه امیرکبیر این بود که مدرسه باید کشور را به آینده وصل کند. دارالفنون قرار بود پلی باشد میان ایران و دانش روزه و همین پل - حتی اگر در طول تاریخ بارها آسیب دیده - اثر خودش را گذاشته است. اگر بخواهیم گزارش را دقیق‌تر ببینیم، دارالفنون چند کار را هم‌زمان انجام داد: نخست «مفهوم تخصص»

جام جمعه

نوجوانه

پرونده‌ای از نوجوان و درباره نوجوان

پنجشنبه ۱۸ دی ۱۴۰۴ ۱۴۰۴ شماره ۷۳۳۵

یادداشت

چرا تمامیت ارضی یک کشور مهم است؟!

🇮🇷 فاطمه سادات فاطمی	🇮🇷 اصفهان
🇮🇷	

تصور کن در حال قدم زدن در حیاط خانه‌تان هستی. دیوارهایش شاید ساده باشند، رنگ‌شان هم یک جاهایی پریده است اما همان دیوارها باعث می‌شوند با خیال راحت زندگی کنی. حالا فکر کن کسی بیاید و آرام‌آرام شروع کند به کندن آجرهای دیوار خانه و آن را خراب کند؛ اول شاید چیزی معلوم نباشد اما وقتی دیوار بریزد، کم‌کم بادهای سرد می‌آیند، صداهای غریبه بلندتر می‌شوند و دیگر خانه، همان خانه امن قبل نمی‌شود. تمامیت ارضی کشور هم دقیقاً عین همان دیوار خانه است؛ چرا که کشور، خانه بزرگ ماست. هر شهرش یک اتاق است، هر روستایش یک پنجره و هر مرزش یک دیوار.

این خانه فقط متعلق به ما نیست؛ قبل از ما هم در آن زندگی جریان داشته است. رد دست‌هایی که دیوارهایش را ساختند، هنوز هم نمایان است. اگر این دیوار را رها کنیم، انگار که زحمت آنها را هم نادیده گرفتیم و شده‌ایم وارثانی که شایستگی حراست از ارضیه‌شان را نداشته‌اند و برای کسانی که بعد ما هستند هم خانه‌ای نگذاشته‌ایم. خاک این وطن به ارث رسیده مثل خاک کف خانه؛ روی آن زمین خوردیم، بلند شدیم، خندیدیم و قد کشیدیم.

وقتی این خانه امن باشد، چراغ‌ها روشن می‌مانند، صداها شناسهند و آینده قابل تصور و ساختن است. اما اگر نباشد، امید و آرزوهای‌مان می‌شوند همان آجرهای فروریخته. خانه، ادبیات مشترک ماست. ما به رسم هم خانه بودن و به آیین هم خانواده بودن، باید این ادبیات مشترک را پاس بداریم و دیوارش را محافظت کنیم که اگر جز این باشد، خانه‌ای نیست و اگر بماند، دیگر امن نیست.

یادداشت

جغرافیای زنده

🇮🇷 رقیه مقدم	🇮🇷 زنجان
🇮🇷	

در حالی‌که استکان چای را به‌سوی دهانم می‌بردم، نگاهم به دست راست عمو خیره شده بود. به دست راستی که نبود. سال‌ها پیش از همین ناحیه نقص عضو شده بود.

به یاد آوردم که در آغاز چقدر برایش سخت گذشت... و هنوز هم می‌گذرد. او با وجود تمامی اعضای سالم دیگر، تنها با از دست دادن همین یک دست، شکسته و پریشان شد.

وقتی چای داغ به دهانم رسید، سوختم و این سوزش مرا از افکار عمو و روزگارش بیرون کشید.

چشم به تلویزیون دوختم. نقشه‌ای از ایران روی صفحه بود و نام شهرهایش روی آن نقش بسته بود. با خود گفتم این سرزمین هم، پیکری زنده است که هر گوشه‌اش عضوی است حیاتی. حفظ گوشه‌گوشه‌های این پیکر یک شعار سیاسی نیست؛ مگر می‌توان از پیکری، عضوی را جدا کرد و انتظار داشت به زیستن کامل و همیشگی‌اش مانند گذشته ادامه دهد؟

زخمی که از آن خون می‌رود، تنها خون خاک نیست، خون ملت است، خون تاریخ است، خون هویت است.

آنگاه آن پیکر، هرچند باز زنده بماند، تا بد آشفته خواهد ماند... همچون انسانی که نقص عضو شده است.

خراسان امام رضا(ع)، چون قلبی تپنده که خون زندگی را در تمام ایران پمپاژ می‌کند، در سینه این سرزمین می‌زند.

خلیج فارس، همچون گردنبندی از مروارید، بر سینه ایران آویخته است.

کردستان که در تمام دوران‌ها پیاور و مدافع بوده است.

خرز و زیبایی‌های جنگل‌های مان همچون تاجی بر سر ایران می‌درخشد.

و تمام گوشه‌گوشه‌های این خاک و قصه‌های هزاران ساله‌شان همین‌طور.

تصویر شهدایی پس از دیگری در ذهنم زنده شد. آنان که از مرزهای ایران پاسداری کردند، سیر بلای این نقص عضو همیشگی بودند.